[316] قره باصره شمس حقيقت آرا دل افسرده ام از زندگی آمد بيزارمی رسد بسكه به گوش دل من ناله زار ناله وا أبتاه می رسد از سوخته أي كز دل مادر گيتی ببرد صبر وقرار صد چو قمری كند از ناله أو نوحه گری می چكد خون دل وديده ز منقار هزار شرری زهره زهرا زده در خرمن ماه كه نه ثابت به فلك ماند ونه ديگر سيار جورها ديد پس از دور پدر در دوران نه مساعد ز مهاجر نه معين از انصار بت پرستی به در كعبه مقصود واميد آتشی زد، كه بر افروخته تا روز شمار شررآتش وآن صورت مهوش عجب است نور حق كرد تجلی مگر از شعله نار طور سينای تجلی متزلزل گرديدچون بدان سينه بی كينه فرو شد مسمار نه ز سيلی شده نيلي رخ صديقه وبس شده از سيل سيه، روی جهان تيره وتار بشنو از بازو وپهلو كه چه ديد آن بانومن نگويم چه شد اينك در واينك ديوار _____